

1- چهل و چند سال پیش عده ای از همشهریان من احداث يك خيابان را که از سالها پیش انتظارش را می کشیدند جشن گرفتند و عده بیشتری نیز با سکوتی که علامت رضا بود بر آن صحنه نهادند. طول این خیابان به دو کیلومتر نمی رسد. این مسافت کوتاه بازار سرپوشیده ای بود که جوی باریک آبی از آن می گذشت. خیابان را درست در مسیر بازار طراحی کرده بودند. توجیه ظاهر قضیه این بود که خرابی کمتر است ولی بفرض اینکه این توجیه پذیرفته شود معلوم نیست که چرا مردم برای خرابی بازار و احداث خیابان شادی می کردند. اگر کسی بگوید که بازار رقیب خیابان است و خیابان باید جای آن را بگیرد نمی توان گفته او را بدون تأمل رد کرد. بهرحال بازار را خراب کردند و در مسیر این خرابی دو میدان (حسینیه) که متعلق به دو گروه حیدری و نعمتی بود و دو مسجد و يك مدرسه به کلی ویران شد یا خیابان قسمتی از آنها را برید و با خود برد. من کاری به این ندارم که سالها طول کشید تا در طول ویرانه ای که آفتاب تابستانش طاققت فرسا بود و زمستان سرد و خشکش مناسبی با کار و کسب داشت دکانهایی ساخته شد اما علاقه به خیابان و خیابان کشتی چندان شدید بود که پدید آمدن مشکلات کوچک مردم را از آن منصرف نمی کرد و تا آنجا که من می دانم تاکنون کسی از این اقدام بهیچوجه احساس پشیمانی نکرده است. مگر نه اینست که شهرهای جدید با خیابان شهر شده اند پس هرچا لازم بود شهر باشد یا نام شهر داشته باشد می بایست خیابان داشته باشد. البته خراب شدن بازار گناه خیابان نبود چنانکه در بسیاری جاهای ایران و حتی در شهرهایی مثل تبریز و اصفهان و کرمان بازار را نگاه داشته بودند یعنی بازار در کنار خیابان و گاهی در امتداد آن باقی مانده بود. بازار شهر ما هم اگر مستقیم و بی انحنای نبود لافل قسمت هایی از آن باقی می ماند ولی "استقامت" مایه نابودی کلی آن شد. بودن و نبودن بازار چندان مهم نیست. اکنون بازارهای همه شهرهای ایران به انبار خیابان یا زائده آن تبدیل شده است. بعبارت دیگر اینکه ساختمان بازار قدیم بماند یا ویران شود چندان مهم نیست. نکته اینست که با آمدن خیابان طبیعت بازار تغییر کرده است.

2- معمولاً می پذیرید که شهر طرفی است که مردم در آن جای می گیرند و سکنی گزیدن آدمیان مانند جای گرفتن يك شبی کوچک در يك جعبه است. مردمان صرفاً در شهرها زندگی نمی کنند بلکه با شهرها بسر می برند. آنها در شهرها سکنی می گزینند و تکلیف شهر با نحوه سکنی گزیدن مردمان معین می شود. مردمان شهرها و خانه ها را متناسب با روحیه و اعتقاد و بر حسب قواعد زندگی خود بنا می کنند و اگر زمانه و نحوه زندگی مردمان تغییر یابد و بناهای شهرها بر جای باشند بان بناها شان دیگر می بخشند. میدان نقش جهان اصفهان (میدان امام ره) هنوز برجاست و قصر و بازار و مسجدهایش نیز باقی مانده است و نگهداری می شود ولی میدان نقش جهان اکنون گرچه نامش بصراحت اسلامی شده است بیشتر به توریست تعلق دارد. قصر موزه است و تعداد توریست هایی که برای دیدن مساجد می روند شاید از تعداد نمازگزاران بیشتر باشد (نمی دانم در آن مساجد نمازی اقامه می شود یا نه). بازار قیصریه محل تولید صنایع دستی است و صنایع دستی کمتر با حوائج زندگی مردم مناسبت دارد بلکه از لوازم توریسم و تفنن است. جایی که روزی قصر بوده است اکنون قصر نیست. ساختمان زیبا و غریبی است که چون یادگار عهد گذشته است و امروز مثل و مانند آن را نمی سازند در چشم مردمان دیدنی و تماشایی می آید. گویی میدان نقش جهان از متن زندگی بیرون رفته و کاربرد ثانوی و فرعی یافته است یعنی جایی که زمانی محل ارتباط دین و حکومت و معاش مردم بود اکنون تماشاگاه تماشاگرانی شده است که از راههای دور و نزدیک به آنجا می روند. مسجد و قصر و میدان و حتی سردر بازار قیصریه نیز در زمره آثار هنری و مواریت فرهنگی قرار گرفته است.

3- مردم عصر حاضر به میدان و قصر و بازار با نگاه دیگری می نگرند و نسبتی دیگر با آنها دارند. این نسبت نسبت فرعی و ثانوی است. مردم همیشه تفنن داشته اند و نیازمند تفنن بوده اند. اگر نظر این

خردون را بپذیریم یا قابل تأمل بدانیم شهر وقتی پدید آمده است که تأمین و ارضاء نیازهای لغیره - که نوعی تفنن است - میسر شده است یعنی شهر را برای آسایش و رفاه ساخته اند. بنظر این خردون شهر با حکومت بوجود آمده و شهرها را حاکمان و حکومت ها ساخته اند. بادیه و روستا بدون طرح و نقشه قبلی متناسب با زندگی طبیعی بوجود آمده اند اما شهر میان انسان و طبیعت فاصله انداخته است. مع هذا شهر قدیم را از حیث دوری و نزدیکی به طبیعت به دشواری می توان با شهر جدید قیاس کرد. شهر قدیم معبد و قصر و بازار و پادگان داشت. معبد کانون شهر بود و قانون رفتار و معیشت مردمان از آنجا قوت می گرفت. حکومت و لشکر و بازار هم اجزاء لازم شهر بودند. چنین شهری گرچه طراحی شده بود اما طرح آن را با نظر به طبیعت و احتیاجات کم و بیش طبیعی پرداخته بودند ولی در عصر ما از احتیاجات طبیعی دشواری می توان سخن گفت زیرا احتیاجات پیوسته در تغییر است. شهر جدید به حوائج طبیعی ساکنانش کاری ندارد. شهر جدید شهر خیابان و ترافیک است یعنی وقتی سودای تجدید می آید شهر نمی تواند بدون خیابان باشد. شاید بهمین جهت بود که چهل و چند سال پیش هیچک از همشهریان من نپرسیدند چرا بازار را خراب می کنند و خیابان می سازند. سودای خیابان ادراک همه را راه می برد

4- شهر جدید شهر معاش و مصرف و تفنن و فقر و حسرت است و آن را با محاسبه نیازها و برای رفع آنها نساخته اند. طرح شهر جدید در خیال کسانی پرداخته شد که به اوائل دوران ولادت بشر جدید و عالم متجدد تعلق داشتند. شهر سازان دوره جدید در پی فرانسویس بیکن و توماس مور و کامپانل<sup>۱</sup> و دیگر اوتوپی پردازان آمده اند و شهرها را از روی گرده آتلانتیس نو و اوتوپیا و شهر آفتاب ساخته اند. اگر نقشه پاریس و رم و لندن با طرح آتلانتیس نو مطابقت تام ندارد از آن روست که این شهرها به پیش از تجدید تعلق داشته و با بسط تجدید به تدریج متجدد شده اند. اصلاً مهم نیست که شهر مدرن دقیقاً شکل هندسی داشته باشد. آنچه در اوتوپیاها می بینیم مثال و نمونه است و شاید نزدیکترین شهر به آن نمونه، شهر نیویورک باشد.

گفته شد که طرح شهر جدید باقتضای مصلحت بینی تهیه نشده است بلکه شهر انعکاس وجود آدمی است. طرح شهر جدید را بشر متجدد در افکنده است بنحوی که میان وجود او و ساخت و ساز شهر نحوی تناسب و هماهنگی وجود دارد. لوکوربوزیه معمار بزرگ مدرنیست حکایت کرده است که روزی در شانزه لیزه دست و پای خود را در میان اتومبیلهایی که از دو طرف می آمدند گم کرده و یک لحظه بیمناک شده است که مبادا نتواند جان خود را از این مخمصه بیرون برد اما پس از اینکه خود را به پیاده رو رسانده دریافته است که مردم باید خود را با ترافیک و رفت و آمد سریع اتومبیلها هماهنگ سازند. ترس اول و آرامش بعد با هم بی مناسبت نیستند. مدرنیته با خود سرعت و خطرهای ملازم با سرعت آورده است. بشر متجدد باید برای مواجهه با این خطرها مهیا باشد ولی مگر تجدید با اتومبیل به شهر راه یافته است؟ وقتی اولین شهر جدید یعنی پترزبورگ ساخته شد هنوز از اتومبیل و ترافیک و سرعت مدرنیته خبری نبود. حتی هوسمان هم بولوارهای عریض پاریس را پیش از ساخته شدن اتومبیل ساخته بود. نکته اینست که نه شهر را برای اتومبیل ساخته اند نه اتومبیل را برای شهر. پطر کبیر و هوسمان پترزبورگ و پاریس را برای رفت و آمد اتومبیل نساختند. اتومبیل نیز از آن جهت ساخته نشد که فی المثل خیابانهای پاریس مهیای تردد آن بود. اتومبیل و خیابان هر دو از اجزاء طرح مدرنیته اند چنانکه علم و تکنولوژی و ادبیات جدید نیز از ارکان و شئون عمده تجدیدند. داستایوفسکی درست گفته بود که پترزبورگ انتزاعی ترین و تصنعی ترین شهر جهان است زیرا این شهر قبل از اینکه آثار تجدید از ریشه تفکر و هنر متجدد بروید ساخته شده بود، آنهم در روسیه که هرچه بود در کاروان تجدید پیشتاز نبود. پترزبورگ شهر متجدد و تجدید پرور روسیه بود و عجیب نیست که حوادث داستانها و رمانهای نویسندگان بزرگ روس بیشتر در شهر پترزبورگ می گذرد زیرا رمان به عصر و شهر مدرن تعلق دارد. من در اینجا به این معنی نمی پردازم که چگونه در شهر انتزاعی با انتزاعی ترین و ساختگی ترین شهر مدرن ادبیات

بزرگ روس و نویسندگان مثل گوگول و پوشکین و داستایوفسکی و ماندلشتام ظهور کرده اند و چرا پترزبورگ، دریچه گشوده روسیه بسوی غرب و تجدد، شهری جدا و استثنائی باقی ماند و چه شد که نام شهر را چند سال قبل از انقلاب اکتبر به پتروگراد (نام روسی) تبدیل کردند و پس از انقلاب اکتبر نام لیننراد بر آن نهادند و مرکز حکومت را از آنجا به مسکو منتقل کردند. آیا در این انتقال رمز پشت کردن به مدرنیته را باید جستجو کرد؟ بلشویکها در نظر با مدرنیته (تجدد) مخالف نبودند اما نه فقط ناچار بودند پنجره ای را که بسوی غرب باز می شد ببندند بلکه در اطراف سرزمین امپراطوری روسیه پرده یا دیوار آهنین کشیدند. مسکو چیزهایی از منورالفکری پترزبورگ را دست چین کرد و آن را زیر نظر پلیس مخفی شوروی قرار داد. شاید در تفنن فکری خود مایل باشیم که شهرهای برازیلیا و بوئنس آیرس و نیومکزیکو و تهران و قاهره و بانکوک را با پترزبورگ قیاس کنیم. این شهرها را برای این نساخته اند که نمونه شهر متجدد یا گشایشی بسوی تجدد باشد اما پترزبورگ مثال شهر متجدد بوده است که قبل از ظهور دیگر شئون تجدد در روسیه پدید آمده است یعنی در زمانی که روسیه مهیای تجدد نبود، سودایی از تجدد بسر پطر زده بود که در بنای شهر پترزبورگ ظاهر شد. شاید هم پطر کبیر در ساختن این شهر نظر به آمستردام داشته و اهمیت آن شهر او را برانگیخته باشد که پترزبورگ را بسازد اما پترزبورگ شبیه آمستردام نیست. آمستردام یک مرکز بزرگ تجاری بود و پترزبورگ شهر هنر و ادبیات و این نکته بسیار پر معنی است که هنر و ادبیات جدید روس نسبتی با آن شهر دارد چنانکه نویسندگان و شاعران روسی از پنجره پترزبورگ به غرب نگاه می کردند و می پرسیدند که آیا باید با آن یگانه شد و اگر این یگانگی لازم است راه آن از کجا می گذرد و روسیه چه باید بکند و چه زاد راهی باید فراهم کند. پترزبورگ یک شهر متجدد انتزاعی در غربی ترین نقطه روسیه یعنی کشوری که چندان متمایل به تجدد نبود، ساخته شد. البته مردم شهر بکلی با تجدد بیگانه نبودند اما تجدد در آنجا طراوت نداشت که با وزیدن بادی از غرب به شرق هوای آن در همه جا پراکنده شود. شهرهای بوئنس آیرس و نیومکزیکو از نوع دیگرند. آنها بر اساس طرح تجدد ساخته نشده اند بلکه وقتی باد غرب تجدد را بهمه جا برده است این شهرها نیز دگرگون شده و بصورتی ناموزون توسعه یافته اند. این شهرها، شهرهای وابسته به مدرنیته اند اما نه با تذکر و خودآگاهی به طرح تجدد پیوسته اند و نه تاریخشان دنباله تاریخ قبل از آشنایی با تجدد است. مردم این شهرها هم با شهر خود هماهنگند یا درست بگوییم در شهر ناهماهنگ، مردم نیز با ساز ناساز شهر همسازند. در شهرهای کنونی در هر جایی جهان که باشند نظم دادن به ساخت و ساز و رفت و آمد یک امر اجتناب ناپذیر است اما این نظم در شهرهای توسعه نیافته معمولاً انعکاس روح انسان از تجدد مانده و از گذشته رانده است. این روح توسعه نیافته را در و دیوار شهر و مخصوصاً در نظام ترافیک و خانه سازی می توان یافت.

5- شهرسازان از عالم خود جدا نیستند و نمی توانند هرطور که بخواهند شهرها را طراحی کنند. آنها حتی در انتخاب مصالح ساختمان نیز کاملاً آزاد نیستند. امروز در همه جایی جهان مثل صد سال پیش نمی توان خانه ساخت و مردم صد سال پیش نمی توانستند در خانه های کنونی ساکن شوند. طراحان شهرهای عصر پایدئیی یونانی شهرهایی را طراحی می کردند که برای سکونت و زندگی یونانیان زمانشان مناسب بوده است. شهر امروز هم بمردم این زمان تعلق دارد. ما دیگر به شهر قدیم تعلق نداریم. اگر بازار شهری به خیابان تبدیل می شود و کسی اعتراض نمی کند بدان جهت است که باد تجدد وزیده و ریشه تعلق سابق را سست کرده است. اگر کسی هم اعتراض کند و چنین اقدام هایی را بی وجه انگارد نگاه او بیشتر نگاه یک باستان شناس است. او اعتراض می کند که چرا میراث فرهنگی و یادگار تاریخی را از میان برده اند. لازم نیست تکرار کنم که میدان نقش جهان (میدان امام) در اصفهان در تصرف توریست است. این میدان دیگر مرکزی نیست که راهی هم به بازار داشته باشد بلکه خود به کالا مبدل شده است. (از این قبیل سخنان شاید بوی نوستالژی استشمام شود اما من فقط وضعی را که پیش آمده است وصف می کنم و به خوب و بد و رد و قبول آن کاری ندارم و نه فقط نمی گویم که باید در برابر تجدد ایستاد بلکه از چگونگی این ایستادگی نیز تصور روشنی ندارم. بنابراین وقتی می گویم میدان به کالا مبدل شده است نمی خواهم بگویم که به عهد صفویه بازگردیم یا کاش می توانستیم به آن عهد بازگردیم.)

6- شهر امروزه بیشتر به يك مهمانخانه و کاروان سراي بزرگ شباهت دارد. در شهرهاي کنوني همه مردم مسافرنند. شهر محل تردد قطارها و اتومبيل هاست. در آغاز مدرنيته خيابان در عين حال که به پيشواز اتومبيل مي رفت محل تفريح و خريد و فرويش و مد نیز بود اما بتدريج بازار که به خيابان آمده بود ناگزير از خيابان جدا شد. پياده روها از میان رفتند و خيابانها به نهرهاي کوچکی شباهت پیدا کردند که به رودخانه هاي بزرگ يعني به شاهراهها و اتوبانها مي پیوندند. شهرها اکنون در اختيار قطار و اتومبيل و وسائل ارتباطي است. حتي ترافيک هم با کامپيوتر تنظيم مي شود. چنين شهري را بر طبق سليقه نمي توان تغيير داد بلکه سليقه هاي ما نیز تا حدي با نظام شهر جديد ميزان مي شود. آیا اخلاق مردم زمان ما با مردم قرون گذشته محدود به اختلاف در سليقه هاست؟ آیا سليقه خانه سازي تغيير کرده است که مردم مثل صد سال پيش خانه نمي سازند؟ مسلماً سليقه مردم تغيير کرده است اما اين سليقه نمي توانست تغيير نکند. اگر کسانی باشند که بهر دليل بخواهند خانه اي مثل خانه اجداد خود داشته باشند نه آن خانه را مي توانند بسازند و نه در آن خانه ها مي توان با آسائيش بسر برد. مردم هر زمان خانه خود را بمقتضاي نظم عالمي که در آن بسر مي برند مي سازند زیرا وجود آدمي و خانه و نظم عالم با هم تناسب دارند. خانه اي که في المثل خواجه نصير اللدين طوسي در اخلاق ناصري وصف مي کند براي آدمهاي زمان او مناسب است و با عالمي که او و کتابش به آن تعلق داشته اند، تناسب دارد. شهرهاي امروزي هم ساکنان خاص خود را دارد. ساکنان شهرهاي کنوني از چه حيث با مردم قديم تفاوت دارند؟ اينها چه چيزها دارند که گذشتگان نداشته اند و چه چيزها ندارند که آنها داشته اند؟ آشکار است که در طرز لباس پوشيدن و غذا خوردن و معاشرت و در نظم کار و اوقات فراغت و خواب و بيداري مردم تغيير بسيار پديد آمده است ولي بنظر مي رسد که چيزهايي بدون تغيير مانده باشد. مردم گذشته اعتقادات ديني داشته اند و اکنونيان نیز همچنان به اصول و احکام ديانت اعتقاد دارند. مشکل اينست که شهر جديد شهر ديني نيست يعني دينداران هستند اما آنها در شهر ديني بسر نمي برند (خيابانها و ميدانها و ساختمانهاي عمومي را با نامهاي ديني و قديسي ناميدن نشانه تعلق خاطر به شهر ديني است اما شهر با نامها ديني نمي شود) ولي مگر شهر ديني چيست؟ ظاهراً شهري که مردم آن ديندار باشند شهر ديني است و شهري غير ديني است که مردمش ديندار نباشند پس ديني بودن و ديني نبودن شهر به نظام و ساختار و معماری شهر ربطي ندارد. در هر شهري مي توان نماز خواند و روزه گرفت و زکوة داد و مسجد ساخت و مراسم عبادت برگزار کرد. اکنون در همه جهان شهر بزرگي را نمي شناسيم که مسجد نداشته باشد. نکته اي که هست اينست که اين مسجدها متعلق به نمازگزاران است و با بقيه شهر سر و کار ندارند يعني قانوني که بر زندگي همه مردم و از جمله نمازگزاران حاکم است، از مسجد صادر نمي شود بلکه مسجد در حاشيه آن شهرها قرار دارد. در عالم متجدد غير مسلمان اين وضع اختصاص به مسجد ندارد. ارتباط مردم با کلیسا هم ارتباط خصوصي است. بنا براین شهرهاي مسيحي نشين را هم نمي توان شهر مسيحي خواند ولي قبلاً گفتيم که شهر اسلامي شهري است که مردمش مسلمان باشند. مگر نمي توان و نبايد اين تعريف را در مورد شهر مسيحي هم صادق دانست و چرا شهري که مردمش مسيحي هستند شهر مسيحي خوانده نشود. تاکنون هيچکس نگفته است که پاریس و نيويورک و لندن و هامبورگ و حتي رم شهرهاي مسيحي اند و اگر کسی اين شهرها را مسيحي بداند موجب تعجب و انکار مي شود و اين تعجب و انکار بي وجه نيست. مگر مسيحيت در پاریس و لندن و رم چه شأني دارد که اين شهرها را مسيحي بدانيم؟ اما اگر اين اشکال وارد باشد آن را بر وضع رياض و بيروت و دمشق و قاهره نیز بايد بتوان اطلاق کرد يعني اين شهرها هم بصرف اينکه ساکنانشان مسلمان باشند اسلامي نمي شوند.

7- چه چيز يك شهر را ديني مي کند؟ پاسخ دادن به اين پرسش دشوار است و شايد کسی بگويد ديني بودن يك شهر امري اعتباري است و اگر شهر ديني گفته مي شود آن را يك تعبير خطايي بايد بشمار آورد ولي حتي بفرض اينکه شهر ديني يك لفظ و اعتبار صرف باشد چنانکه گفتيم شهر را به اعتبار اعتقاد ساکنانش متصف به صفت ديني و غير ديني نمي کنند چنانکه توکیو و بانکوک و رم و تل آویو و آنکارا را

کسی شهر شینتو و بودایی و مسیحی و یهودی و مسلمان نمی شمارد پس حتی دینی بودن اعتباری شهر هم ملاک دیگری می خواهد. آیا وجود مساجد و مصلی ها ملاک اسلامی بودن شهر نیست و شهری که پنج هزار مسجد دارد نباید شهر اسلامی خوانده شود؟ مردم شهرهای دمشق و استانبول و آنکارا و بسیاری دیگر از شهرهای کشورهای مسلمان صبح ها بانگ اذان بیدار می شوند. آیا این شهرها اسلامی نیستند؟ اگر مردم با يك اذان بیدار شوند و خفتن و بیدار شدن و رفت و آمد و کار و بارشان بر حسب اوقات و وظایف دینی تنظیم شود آن مردم زندگی دینی دارند و شهرشان هم شهر دینی است زیرا نظم دینی بر آن حاکم است اما نظم همه شهرها و از جمله شهرهای ممالک اسلامی نظم تکنیک است. نه فقط خانه و خیابان را بمقتضای نظم تکنیک می سازند بلکه کار و استراحت و تفریح و خواب و خوراک هم تابع همان نظم است. هفته ای چهل ساعت باید کار کرد زیرا ترتیب جهانی اینطور مقرر داشته است. مدرسه ها ساعت معینی آغاز بکار می کنند و درسهای معینی را که در همه جهان تدریس می شود می خوانند و در ساعت معینی تعطیل می شوند، مغازه ها هم همینطور. وقت آزاد مردم صرف دیدن برنامه های تلویزیونی و فیلم و . . . می شود. البته گروههایی از مردم نیز در مراسم دینی شرکت می کنند اما این مراسم مزاحم و مانع هیچ کاری نیست و با برگزاری آنها هیچ تغییری در کارها و در نظم امور بوجود نمی آید. نظم چنین شهری نظم غیر دینی (و نه ضد دینی) است. نظم فیزیکی شهر هم معمولاً با نظم اجتماعی و رفتاری آن هماهنگ و متناسب است یعنی شهرسازی و ساختن خانه نیز فارغ از موازین دینی و در بهترین صورت با رعایت نظم علمی تکنیکی صورت می گیرد. نظمی که بقول لوکورپوزیه آدمی نیز باید خود را با آن هماهنگ و همنا سازد. توجه کنیم که با وجود دو هزار سال مخالفت با افلاطون هنوز ما در عالم افلاطونی بسر می بریم. افلاطون می گفت فرد و مدینه و عالم نه فقط با هم هماهنگند بلکه هر سه يك کلمه اند که با حروف ریز و درشت و درشت تر نوشته شده اند. اکنون هم می گویند نظم وجود بشر همان نظم شهر و عالم است. تفاوتی که این نظر با نظر پیر استاد تاریخ غربی دارد اینست که افلاطون اصل را عالم تکوین می گرفت ولی در تجدد نظم را نظم تدوینی (علمی تکنیکی یا نظم تکنیکو سیانفیک) می دانند. اگر شهر می تواند نظم تکنیکی علمی داشته باشد چرا شهری با نظم دینی ممکن نباشد؟ مدینه پیامبر نظم دینی پیدا کرد و شهرهای کوفه و بصره و بغداد با طرح اسلامی پدید آمد و بسیاری شهرهای قدیم با نظم اسلامی هماهنگ شد اما اکنون مسئله اینست که در عصر مدرنیته چگونه می توان شهرها را با نظم اسلامی سامان داد و اداره کرد. شهر مدرن تابع ضرورتها مدرنیته است و این ضرورتها مدام تغییر می کند تا آنجا که می توان گفت شهر متجدد شهر متغیر است پس اگر شهر ما باید شهر دینی باشد تأمل کنیم که چگونه يك عنصر جوهری دینی در شهر وجود داشته باشد که دست تااول دگرگونی که ذاتی عالم متجدد است به آن نرسد. طرح اتوبان و خیابان از قدرتی برخوردار است که رعایت هیچ چیز و هیچ جا را نمی کند. در حدود سی سال پیش که اطراف و حوالی حرم امام رضا علیه السلام را بقصد بازسازی خراب کردند بعضی مهندسان معمار بی آنکه قصد تظاهر به دیداری داشته باشند (گرچه شاید ذوق دینی داشتند) این اقدام را نوعی تجاوز به حریم امام علیه السلام دانستند. اکنون حریم خیابانهای پر رفت و آمد است و فاصله ای که میان خیابان و حرم گذاشته اند گرچه بقصد نوعی ادای احترام است اما راهی نیست که زائر در آن خود را مهیای عرض ادب به ساحت قدس امام سازد. اکنون که بمناسبت از مشهد امام هشتم (ع) یاد کردیم شهر مقدس مشهد را بعنوان مثال و نمونه شهر دینی در نظر آوریم. این شهر حول حرم امام و مساجد و مدارس اطراف آن ساخته شده و در حقیقت شهر طوس به مشهد منتقل شده است. شهر دینی در اطراف يك مرکز قدسی قوام می یابد و از آن نیرو و حیات می گیرد اما اکنون توسعه شهر تابع قانون دیگری است.

8- در مدخل يك شهر روی علامت راهنما نوشته شده بود: مرکز شهر، مصلی و فرمانداری. این نوشته شهر قدیم و نیز شهر اسلامی را بیاد می آورد. مصلی و دارالحکومه در مرکز شهر است اما بنظر می آید که تابلو راهنما صرفاً راهی را نشان می دهد که به سه محل شهر یعنی مصلی و فرمانداری و مرکز شهر می رود و چه مانعی دارد که مصلی و فرمانداری و مرکز شهر از هم دور باشند و از راهی که نشان می دهد بتوان به آنها رفت اما بنا را بر این گذاشتیم که فرمانداری و مصلی هر دو در مرکز شهر بهم چسبیده یا خیلی نزدیک بهم باشند. فرمانداری که دارالحکومه نیست ولی مصلی مهم است زیرا

لااقل هفته ای یکبار در آنجا نماز جمعه برگزار می شود. نزدیکی و دوری مصلی به فرمانداری نه در کار فرمانداری تأثیر دارد و نه چیزی به مصلی می افزاید یا از آن می کاهد. در واقع اگر مصلی به فرمانداری نزدیک باشد این نزدیکی یک امر اتفاقی است. در بسیاری از شهرهای جهان معمولاً ساختمان شهرداری زیباترین ساختمان شهر است اما این زیبایی که در گذشته مظهریت داشته است و اکنون نیز ساختمان شهرداری و فرمانداری و حتی مصلی ساختمانهای نمونه و مثالی شهرند اما نظام و ساختار شهر تابع قانون یا قوانین خاصی است. مصلاي تهران در محاصره بزرگراههاست و شاید این وضع چندان نامناسب هم نباشد زیرا وقتی در يك روز عيد صدها هزار نفر از هر گوشه و کنار شهر براي نماز عيد مي آيند وسايل نقلیه باید مسافران را نزدیک درهای مصلی پیاده کنند و پیداست که مصلی خللی در کار شهر و بزرگراه ایجاد نمی کند و ساختار شهر را بر هم نمی زند. گفته اند شهری که لوکورپوزیه در هند ساخت در عین حال که يك شهر متجدد است یا سنت هندي سازگاري دارد. شاید بتوان شهرهایی را طراحی کرد که ساکنانش در خانه ها و کوچه های آن احساس آرامش کنند اما طراحی که بدانند کدام آدمیان در کدام شهر آرام و قرار می گیرند باید دلی آگاه و جانی آزاد داشته باشد. مشکل عصر ما اینست که مردمان و شهرها و چیزهای دیگر پیوسته در تغییرند و بسرعت تغییر می کنند و هیچ طراحی ثابت نمی ماند. تنها طراحی که می توان گفت در دوپست سال اخیر دگرگون نشده است و شاید بزودی دگرگون نشود طرح مدرنیته است. در طرح مدرنیته شهر مرکز ندارد و گاهی نیروی توسعه چندان قوی است که حتی حلبی آبادهای اطراف شهرهای بزرگ کشورهای توسعه نیافته نیز نمی تواند در برابر آن مقاومت کند.

زمانی در اروپا تلقی این بود که برجهای بلند و آسمان خراشها متعلق به آمریکاست چنانکه فی المثل در پاریس بسیاری از مردم از ساختن آسمان خراش موسوم به برج مون پازماس ناراضی بودند اما بمحض اینکه آن برج ساخته شد برج سازان پاریس آنسوی خط کمربندی شهر را پر از برج کردند. ساختن و برپا کردن شهر آرامش و اعتقاد بسیار دشوار است اما اگر به تأمل بپردازیم و با این تأمل وجود ما به قرار و آرامش برسد، شهر آرامش را هم می توانیم بسازیم. شهر با ساکنانش هماهنگ و متناسب است. ما خودمان را از شهر و شهر را از خودمان جدا ندانیم. ما آدمیان همواره عالمی داریم و در عالم خود کسی هستیم. تغییر وجود ما با تغییر عالم همزمان است. شهر ما آینه وجود ما و نظم و نظام آن مظهر سامان و بی سامانی روح و فکر ماست.

9- در کشورهای توسعه نیافته مردم با شهر بزرگ هماهنگ نشده اند و باسانی هماهنگ نمی شوند. در این ناهماهنگی مشکل است که طبیعت شهر را تغییر داد. کوشش عمده باید صرف سامان بخشیدن و نظم دادن به امور باشد. اگر شهر به نظم و هماهنگی برسد تحول و تغییر آن با تحول وجود مردم هماهنگ می شود و وقتی مردم تعلق دینی دارند انعکاس تعلقشان را می توانند در شهر بیابند. شهر بیمار را ابتدا باید درمان کرد آنگاه امکانات دینی شدن آنرا در نظر آورد. اگر فی المثل تهران را در نظر داشته باشیم باید يك برنامه ده ساله که در آن توسعه عمودی و افقی شهر با توجه به جمعیت و هوا و آب و مدرسه و اماکن عمومی و ترافیک و تعداد اتومبیل و وسايل نقلیه و . . . منظور باشد طراحی شود.